

انقلاب اسلامی ایران و بنیادگرایی اسلامی

در آسیای مرکزی و قفقاز

مجید محمد شریفی

چکیده:

یکی از چالش‌های سیاسی-امنیتی مطرح در آسیای مرکزی و قفقاز، پاگیری و گسترش بنیادگرایی اسلامی است که بسیاری از کارشناسان را به پژوهش در این باره واداشته است. نظرات و تحلیلهای گوناگون در این زمینه با تأکید بر عوامل درونی و بیرونی ارائه شده و در میان آنها، گهگاه بر نقش جمهوری اسلامی ایران و سیاستهای خارجی آن نیز انگشت گذاشته شده است. در این نوشتار، چگونگی پاگرفتن و گسترش بنیادگرایی اسلامی در این منطقه بررسی و نشان داده می‌شود که سیاستهای ایران هرگز در این راستا نبوده است.

پیشگفتار:

در آسیای مرکزی نیز نشان دهنده رادیکالیزه شدن جنبشهای اسلامی بود. بمب گذاری در تاشکند در فوریه ۱۹۹۹، رویدادهای تروریستی در قرقیزستان در همان سال و نیز در ازبکستان و قرقیزستان در سال ۲۰۰۰ تا اندازه‌ای این گمان را پیش می‌آورد که بنیادگرایی اسلامی می‌تواند کنترل منطقه را به دست گیرد.^۱ فروپاشی الگوی توسعه کمونیستی و حضور میلیونها مسلمان، زمینه مناسبی برای افزایش گرایشهای اسلامی در منطقه فراهم می‌آورد. رهبران

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بنیادگرایی اسلامی از عوامل بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز معرفی شده است. در آغاز برخی از کارشناسان بر آن بودند که اسلام‌گرایی رادیکال از عوامل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بوده است و از این رو پیش‌بینی می‌کردند که اسلام می‌تواند عاملی چالش برانگیز برای حکومتهای پس از دوران کمونیسم باشد. اوضاع

در همه آیینها، بر دوران طلایی گذشته تأکید دارد و می‌کوشد ساختارها و ارزشهای آن دوران را بار دیگر زنده کند. در برابر، کسانی که این اندیشه را برای خود خطرناک می‌شمارند، بر این نکته انگشت می‌گذارند که دورانی طلایی وجود نداشته است. در نخستین دهه‌های سده بیستم، بنیادگرایی با مخالفت جوامع مذهبی روبه‌رو شد و از همین‌رو خود را در پوشش گروهها و افراد خشونت‌طلب نشان داد.^۵

بنیادگرایان مذهبی تاریخ را میدان ستیز جهانی خیر و شر می‌دانند و یک تقسیم‌بندی دوگانه برای توضیح دادن نیروهای مخالف به کار می‌گیرند.^۶ برخی از گونه‌های بنیادگرایی کوشیده‌اند جنبشهای بازگشت مذهبی را گسترش دهند اما امروزه بنیادگرایی اسلامی که می‌کوشد حکومت اسلامی را بر پایه شریعت برقرار کند، بیشترین پویایی و اثرگذاری را داشته است. با وجود این، بنیادگرایان اسلامی بیشتر بر سر ابزارها و راههای رسیدن به این هدف اختلاف نظر دارند.^۷ اگر بنیادگرایی را بازگشت به نوشته‌های مذهبی بدانیم، پای

جمهوریهای منطقه که، جز قرقیزستان، همان نخبگان دوران اتحاد جماهیر شوروی هستند، پیروان اسلام سیاسی را جدی‌ترین رقیبان خود برآورد کرده‌اند. مسلمانان این منطقه که در دوران کمونیسم پیوسته در برابر تبلیغات سنگین ضد اسلامی قرار داشتند، در پایان این دوران، بازگشت به اسلام را بخشی از هویت تازه خود دانسته‌اند.^۲ دگرگونیهای سیاسی و نظامی در تاجیکستان و درگیریهای خونین در این جمهوریها به‌زودی تهدید اسلامی را - که رهبران آمریکا و روسیه از یک‌سو و نخبگان بومی از سوی دیگر برای بزرگ جلوه دادن آن می‌کوشیدند - برجسته کرد. در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پاگرفتن نظامهای سیاسی - اجتماعی تازه با پرسشها و چالشهای گوناگون روبه‌رو شد که نه تنها بر امنیت این جمهوریها بلکه بر سراسر منطقه اثر گذاشت و دگرگونیهای افغانستان سبب شد تا اثر متقابل جریانهای سیاسی - نظامی در افغانستان و همسایگان خاوری و باختری آن، با روشنی بیشتری مطرح شود.^۳

مفهوم بنیادگرایی:

در نیمه دوم سده بیستم، شاهد بازگشت چشمگیر گرایشهای دینی در گوشه و کنار جهان هستیم که خود را در پوشش آگاهی مذهبی و جنبشهای بنیادگرا نشان داده است؛ ولی سرچشمه بنیادگرایی به زمانی پیش از این رویدادها بازمی‌گردد. بنیادگرایی جنبشی است که نخست در میان معترضان و پروتستانهای آمریکایی در آغاز سده بیستم سربرآورد و واکنشی بود در برابر مدرنیسم که بر خطاناپذیر بودن ایده‌های مطرح شده در کتابهای مقدس چه در زمینه آموزه‌های ایمانی و اخلاقی و چه در زمینه رویدادهای تاریخی تأکید دارد. اصطلاح بنیادگرایی که نخست در میان مسیحیان آمریکارواج پیدا کرده بود، سرانجام همه نظامهای اعتقادی را که به بازگشت به مذهب و ایدئولوژی باور داشتند دربرگرفت و در واکنش به مدرنیسم، بعنوان دیدگاهی جهانی یا جنبشی که به گونه‌ای خواهان بازگشت به مذاهب سنتی است و کتابهای مقدس را راهنمای انسانها می‌داند، گسترش یافت.^۴ بنیادگرایی

○ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بنیادگرایی اسلامی از عوامل بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز معرفی شده است. در آغاز برخی از کارشناسان بر آن بودند که اسلام‌گرایی رادیکال از عوامل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بوده است و از این‌رو پیش‌بینی می‌کردند که اسلام می‌تواند عاملی چالش‌برانگیز برای حکومت‌های پس از دوران کمونیسم باشد. اوضاع در آسیای مرکزی نیز نشان‌دهنده رادیکالیزه شدن جنبشهای اسلامی بود.

به گفته بروس هافمن شمار گروه‌های تروریست قابل شناسایی از ۹ مورد در ۱۹۶۸ به ۲۵۰ مورد در ۱۹۹۰ رسیده است. همچنین برپایه گزارش شماره ۱۳۲۲۴ مورخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۲ دولت آمریکا، نزدیک به یک چهارم از گروه‌های تروریست شناسایی شده در سطح جهان، با گرایش‌های مذهبی به اقدامات تروریستی دست زده‌اند.^{۱۰}

بی‌گمان، گروه‌های تروریستی در خلأ پانگرفته‌اند و تروریسم نیز پدیده تازه‌ای به‌شمار نمی‌رود. پدیده تروریسم پس از پایان جنگ سرد، میدان جنگ و مبارزه را فراختر کرده و در سایه درگیری‌های قومی در سطح جهان بویژه در خاور اروپا (بالکان)، آفریقا و آسیا شدت گرفته است. بنیادگرایان از ترور همچون ابزاری کارساز برای گسترش دادن بنیادگرایی بهره گرفته‌اند، درحالی که تروریست‌ها نمی‌توانند خود را با بنیادگرایی مذهبی هماهنگ کنند. از سوی دیگر، پیوند بنیادگرایی با مذهب نیرومندتر از پیوند مذهب با تروریسم است. با این همه، در دوران پس از جنگ سرد، گروه‌های تروریستی بیشتر خاستگاه مذهبی داشته‌اند و بزرگترین سهم تروریسم نیز از آن گروه‌های اسلام‌گرا بوده است. گروه‌های تروریستی که در آسیای باختری، آسیای مرکزی، قفقاز و جنوب آسیا فعالیت دارند همگی برچسب اسلام بر خود می‌زنند تا پشتیبانی گروه‌های ضد غربی بویژه ضد آمریکایی را به‌دست آورند.

اسلام در آسیای مرکزی و قفقاز:

وضع نهادهای اسلامی در دوران اتحاد جماهیر شوروی با ۵۰ میلیون تن مسلمان، ناشی از سیاست‌های مذهبی در آن کشور بود. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تصمیم‌گیری برای اجرای یک سیاست ضد مذهبی و جدا کردن مذهب از دولت در دستور کار حکومت بلشویک قرار گرفت و دولت انقلابی برخورد‌های خشونت‌آمیز با پیروان همه دین‌ها داشت. پیش‌زمینه این تصمیم‌گیری، آموزه‌های مارکس بود مبنی بر اینکه دین و مذهب مانع نوسازی و توسعه جامعه می‌شود. مسلمانان از این سیاست حکومت بلشویک بسیار

○ بنیادگرایی در همه آیینها، بر دوران طلایی گذشته تأکید دارد و می‌کوشد ساختارها و ارزش‌های آن دوران را بار دیگر زنده کند. در برابر، کسانی که این اندیشه را برای خود خطرناک می‌شمارند، بر این نکته انگشت می‌گذارند که دورانی طلایی وجود نداشته است.

تفسیر این متون به میان می‌آید. هرچند تفسیر متون مذهبی با علما است اما اهل تسنن دارای روحانیت سازمان یافته‌ای نیستند و علمای آن نیز قدرت چندانی در این زمینه ندارند و از این رو داوری در مورد منابع و متون مقدس و همچنین تفسیر کردن آنها را بر نمی‌تابند. در حقیقت برای بسیاری از جریان‌های سنی کنونی، تنها متن قرآن کریم دارای اعتبار است، نه تفسیرهای گوناگون درباره آن. برای مسلمانان متعصب، اسلام از شریعت جدانشدنی است و هرگونه تلاش برای دور شدن از این برداشت، در حکم کفر است.^۸

اندیشمندان بنیادگرای کلاسیک در اسلام بیشتر به مسائل قضایی و حقوقی توجه داشته‌اند تا به مسائل سیاسی. در بررسی جریان بنیادگرایی اسلامی باید توجه داشت که در میان جوامع اسلامی گروه‌های تندرو خود بعنوان گروه‌های اقلیت مطرح‌اند ولی گفتمان این گروه‌ها اثر بسیار زیادی بر مسلمانان دارد، چون در صدد پر کردن خلأهای ایجاد شده بوسیله رژیم‌های سکولار از راه باز تعریف اسلام نخستین، بازسازی و باز تعریف دوباره مرزها و رسیدن به قدرت سیاسی، درنوردیدن قلب‌های توده‌های تنگدست و جذاب ماندن در برابر جریان‌های تازه و بحث‌های فنی و آموزشی مدرن است. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ شمار جنبش‌های بنیادگرا در همه مذاهب سه برابر شد.^۹

امامان را برعهده داشت. رهبران مسلمانان در مواردی از رهبران حزب کمونیست الگوبرداری می‌کردند. همان‌گونه که «اولیور روی» نشان داده است، مفتی‌گری به این منظور طرّاحی شد که پلورالیسم اسلامی را گسترش دهد، پیوند میان هویت ملی و مذهبی را از میان ببرد و یک گروه از روحانیان منصوب را برای اداره کردن چند نهاد محدود اسلامی تربیت کند. پس از ۱۹۴۵ نیز بهبود روابط با مسلمانان جهان در دستور کار قرار داشته است.^{۱۴} بی‌گمان کم شدن فشار بر مسلمانان از نیاز به مشارکت آنان در جنگ مایه می‌گرفت. با سربر آوردن اتحاد جماهیر شوروی بعنوان یک ابرقدرت، این ترفند برای نفوذ در میان مسلمانان خاورمیانه به کار رفت و تا میانه دهه ۱۹۵۰ ادامه یافت. هنگامی که دولت شوروی بر پیامدهای دشوار جنگ غلبه یافت زمامداران آن کشور دیگر نیازی به پشتیبانی از دین نمی‌دیدند و از این‌رو رهبران حزب کمونیست حملات خود را به مذاهب آغاز کردند. خروشچف اعلام کرد که برای آموزشهای کمونیستی ذهن باید از پیشداوریهای مذهبی پاک باشد و اینکه باور به خرافات می‌تواند جلوی توانمندیهای انسان را بگیرد. او فرمانی هم درباره نظارت بر مراسم مذهبی صادر کرد. این سیاست که در مارس ۱۹۶۱

ضربه خوردند و مسجدها و مدرسه‌های مذهبی آنها بسته شد، رهبران روحانی آنها مورد پیگرد قرار گرفتند و درآمدهای آنها (وقف) مصادره شد. یکی از پیامدهای مهم این اقدامهای خشن، جنبش باسماچی (Bas-machi) در ۱۹۱۸ بود. این جنبش که از سوی مجاهدان سنی به‌راه افتاد، واکنشی بود به سیاستهای دولت شوروی مبنی برکنار گذاشتن مسلمانان از دایره قدرت. در ۱۹۲۴ این جنبش به سستی گرایید اما تا ۱۹۲۸ ادامه یافت. در ۱۹۲۴، پس از آنکه مسلمانانی که به کمونیسم نیز وابستگی داشتند به لنین سفارش کردند راههای دیگری در برابر مذهب در پیش گیرد، سیاستهای لنین دگرگون شد و سیاستهای ضد اسلامی کنار گذاشته شد و دولت کوشید با بازگرداندن داراییهای مسلمانان، اعتماد آنها را جلب کند. مسجدها و مدرسه‌های آنها باز شد و اجازه کار بر پایه شریعت اسلامی به آنها داده شد.^{۱۱} ولی هنگامی که پشتیبانی و اعتماد نسبی مسلمانان به دست آمد، لنین دوباره به سیاست درازمدت ضد مذهبی خود بازگشت. در سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ دستورهای تازه‌ای برای جلوگیری از نفوذ مسلمانان، با بستن مسجدها و مدرسه‌ها و همچنین جلوگیری از پرداخت پول از راه فرمانداران به مسلمانان، صادر شد. در آمد اوقاف نیز در ۱۹۲۵ ملی اعلام شد و نهادهای آموزشی مذهبی از دریافت کمکهای مالی محروم گردیدند. رهبران مذهبی یا تبعید شدند، یا به زندان افتادند. همه مدارس اسلامی بسته شد و متنهای لاتین به جای متون عربی تدریس شد.^{۱۲}

○ به گفته بروس هافمن شمار گروههای تروریست شناسایی شده از ۹ مورد در ۱۹۶۸ به ۲۵۰ مورد در ۱۹۹۰ رسیده است. همچنین برپایه گزارش شماره ۱۳۲۲۴ مورخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۲ دولت آمریکا، نزدیک به یک چهارم از گروههای تروریست شناسایی شده در سطح جهان، با گرایشهای مذهبی به اقدامات تروریستی دست زده‌اند.

در دوران استالین، روند حذف و بیرون راندن مسلمانان از صحنه فعالیت‌های سیاسی شدت گرفت و زکات دادن، به حج رفتن و روزه گرفتن غیر قانونی اعلام شد.^{۱۳} اقدامات دولت شوروی برای کاستن از نفوذ همه مذاهب تا آغاز جنگ جهانی دوم ادامه یافت ولی در آن هنگام سرکوب دینها و روحانیان تا اندازه‌ای کم شد و در سالهای جنگ، کانون روحانیان مسلمان آسیای مرکزی ایجاد شد. این مرکز با داشتن یک مفتی وظیفه ثبت کردن مساجد، تعیین امام برای هدایت انجمنهای محلی و حتّاً تعیین محتوای سخنرانیهای

است که اقداماتی بسیار گسترده بر ضد فساد و همچنین پاکسازی مذهبی به منظور کنترل بیشتر در این منطقه انجام شد. در حقیقت، در این دوران گورباچف از سیاستهای زمامداران پیشین شوروی پیروی و رهبران آسیای مرکزی و قفقاز را به سبب مشکلات اجتماعی و اقتصادی سرزنش می کرد. «مایکل رایکن» می گوید این سیاست ابزاری بود برای از میان بردن احساسات ملی در میان مردمان و کنترل کردن منطقه به علت ترس از گسترش یافتن این گونه احساسات از راه کشورهایمانند ایران و افغانستان.^{۱۶} مرحله دیگر، سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱ را در برمی گیرد که در آن، سیاستهای گورباچف دگرگون شد و در چارچوب گلاسنوست تا اندازه ای به ملتهای آسیای مرکزی و قفقاز آزادی داده شد.^{۱۷}

بدین سان مسکو ناچار شد از سیاستهای ضد اسلامی خود دور شود، چون حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی از دو سو یعنی هم از سوی جناح اصلاح طلب به رهبری الکساندر بالکوف و هم از سوی ناسیونالیستها و جمهوریهای بالتیک مورد انتقاد قرار گرفته بود. برای رهایی یافتن از این وضع و آرام کردن احساسات ناسیونالیستی در جمهوریها، حزب اختیارات بیشتری به رهبران این جمهورها داد که تعیین سیاستهای مذهبی را نیز در برمی گرفت.^{۱۸} این سیاستها و گرایشها به سوی آزادسازی، به دگرگونیهایی در آسیای مرکزی و قفقاز انجامید که از جمله آنها بازگشایی مساجد قدیمی و ساختن مسجدهای تازه بود و موانع بوروکراتیکی که پیوسته مانع از انجام چنین کارهایی می شد، از میان رفت. بر پایه آمارها، در ۱۹۹۲ در ازبکستان نزدیک به ۳۰۰۰ مسجد بازسازی یا نوسازی شد. در تاجیکستان ۱۳۰ مسجد گشایش یافت و در ترکمنستان نزدیک به ۵۰۰ مسجد در مناطق پرجمعیت ساخته شد.^{۱۹} همچنین تبلیغ اسلام گسترش یافت، تقویمهای اسلامی به چاپ رسید و مطبوعات اسلامی پی ریزی شد. کار وقف که در ۱۹۲۴ به دست دولت افتاده بود دوباره رواج یافت و استقلال روحانیان را به همراه آورد. بدین سان، روحانیان منطقه در وضع بهتری برای بسیج نهادها

اعلام شد موارد زیر را در برمی گرفت: (۱) نظارت بر روحانیان (۲) تکمیل قوانین ضد مذهبی موجود (۳) کاربرد مجازاتهای سنگین تر در مورد گروههای مذهبی آشوبگر. اینها قوانینی بود که بر ضد پیروان ادیان از جمله اسلام تا آغاز پرسترویکا اعمال شد.^{۱۵}

دوران پرسترویکا:

هنگامی که گورباچف در ۱۹۸۵ به قدرت رسید با سیاستهای خود، پرسترویکا (اصلاح اقتصادی) و گلاسنوست (آزادسازی سیاسی)، جامعه شوروی را دگرگون کرد و یکی از پیامدهای پرهیزناپذیر سیاستهای او سربر آوردن دوباره اسلام در آسیای مرکزی و قفقاز بود. بی گمان گورباچف پیامد سیاستهای خود را پیش بینی نمی کرد. در آغاز سیاستهای او آسیای مرکزی و قفقاز را در بر نمی گرفت اما رفته رفته به این مناطق نیز کشیده شد. مهر داد حقایقی به دو دوره از آثار سیاستهای پرسترویکا و گلاسنوست در آسیای مرکزی و قفقاز اشاره کرده است. به نوشته او، نخستین دوره، از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸

○ بی گمان، گروههای تروریستی در خلأ پا نگرفته اند و تروریسم نیز پدیده تازه ای به شمار نمی رود. پدیده تروریسم پس از پایان جنگ سرد، میدان جنگ و مبارزه را فراختر کرده و در سایه درگیریهای قومی در سطح جهان بویژه در خاور اروپا (بالکان)، آفریقا و آسیا شدت گرفته است. بنیادگرایان از ترور همچون ابزاری کار ساز برای گسترش دادن بنیادگرایی بهره گرفته اند، در حالی که تروریستها نمی توانند خود را با بنیادگرایی مذهبی هماهنگ کنند.

○ پیوند بنیادگرایی با مذهب نیرومندتر از پیوند مذهب با تروریسم است. با این همه، در دوران پس از جنگ سرد، گروه‌های تروریستی بیشتر خاستگاه مذهبی داشته‌اند و بزرگترین سهم تروریسم نیز از آن گروه‌های اسلام‌گرا بوده است. گروه‌های تروریستی که در آسیای باختری، آسیای مرکزی، قفقاز و جنوب آسیا فعالیت دارند همگی بر چسب اسلام بر خود می‌زنند تا پشتیبانی گروه‌های ضد غربی بویژه ضد آمریکایی را به دست آورند.

ولی این پدیده نبود که به رواج رادیکالیسم اسلامی انجامید. هنگامی که دولتهای آسیای مرکزی و قفقاز در ۱۹۹۱ به استقلال رسیدند از يك سو وارث سنتهای حکومتی اقتدارگرا و از سوی دیگر سنت گورباچف در زمینه آزادی مذهبی و اجتماعی بودند که جایی برای مطرح شدن اسلام داشت. دوران گورباچف همچنین زمینه‌ای برای آزادی مذهبی فراهم می‌آورد که به توجه و بازگشت مردمان منطقه به باورهای اسلامی و ایجاد نهادهای اسلامی-اجتماعی می‌انجامید. با وجود این، پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی دولتهای آنها چندان به سیاستهای لیبرال پایبند نماندند و حتا لیبرال‌ترین حکومت یعنی قرقیزستان نیز فعالیت گروه‌های اسلام‌گرا را برتوانید. در سالهای پایانی دوران اتحاد جماهیر شوروی و آغاز حکومت‌های مستقل نشانه‌هایی از پویش گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه دیده شد. این گروه‌ها، هم از گروه‌های قدیمی منطقه بودند و هم گروه‌های تازه‌کاری که بر اثر ارتباط با جهان اسلام اعلام موجودیت کرده بودند. هر چند این گروه‌ها در آغاز زیر فشار نبودند و سرکوب نمی‌شدند اما تمایلی نیز به

به‌منظور تبلیغ اسلام قرار گرفتند و با آموزش‌های اسلامی در حوزه تاریخ و فلسفه و مذهب به یکپارچه کردن جوامع اسلامی پرداختند. دانشجویان جوان نیز در رشته‌های علوم انسانی و روزنامه‌نگاران محلی با این فعالیتها همراهی کردند و ناسیونالیسم با اسلام درهم آمیخت. با آغاز این فرایند دیدگاه‌های قوم‌گرایانه، ملی و اسلامی نیز رشد یافت. در آغاز، شعارهای اسلامی تازگی داشت ولی در ۱۹۹۱ برافراشتن پرچمهای سبز دیگر کاری غیرعادی نبود.^{۲۰}

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بار دیگر اسلام به آسیای مرکزی و قفقاز بازگشت و این برخاسته از واکنش آگاهانه مسلمانان در برابر فشار و سرکوبهای دوران شوروی بود. به هر رو این رستاخیز اسلامی از دید سیاسی و بویژه از بُعد نظامی بیشتر اهمیت داشت تا از بُعد روشنفکرانه، چون دوری درازمدت از منابع سرچشمه‌های آگاهی مذهبی سبب ناآگاهی همگانی در مورد اصول زیربنایی اسلام شده بود. از این رو با اعلام استقلال، رهبران جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز کوشیدند دوباره آموزه‌های اسلامی را رواج دهند، زیرا پی برده بودند که اسلام می‌تواند عنصری نیرومند برای بازسازی ناسیونالیسم باشد. به هر رو این نکته دارای اهمیت است که بازگشت دوباره اسلام با رشد هویت ملی و میراث فرهنگی پیوندی ژرف دارد. این سیاست در بازسازی گسترده مسجدها و مدرسه‌ها و نظارت بر مراسم مذهبی بازتاب یافت. برای نمونه در ۱۹۹۲ در ازبکستان شمار مسجدها از ۸۰ به ۵۰۰۰ رسید.^{۲۱} در کنار این مسجدها مدرسه‌های اسلامی در رشته‌های حقوق و تاریخ اسلام نیز بازگشایی شد و روحانیان حرفه‌ای تربیت شدند. با اینکه آسیب‌پذیری اسلام‌گرایان در برابر دیگر لایه‌های جامعه از يك جمهوری به جمهوری دیگر متفاوت بود، ولی برگزاری مراسم مذهبی در همه آنها افزایش یافت. مراسم مذهبی مانند ازدواج اسلامی، روزه گرفتن، حج، حضور در نماز جمعه و مساجد و... رواج یافت.^{۲۲}

هرچند جمهوریهای منطقه کوشیدند هرچه بیشتر با فرهنگ و سنتهای گذشته اسلامی خود پیوند یابند

می‌گویند برای اثبات ادعای خود به جنگ داخلی تاجیکستان اشاره می‌کنند تا نشان دهند که چگونه اسلام بعنوان پدیده‌ای مذهبی و فرهنگی می‌تواند خود را در سیاست نیز نشان دهد.^{۲۵}

در مه ۱۹۹۲ جنگی میان نیروهای دولتی زیر کنترل نخبگان حزب کمونیست پیشین تاجیکستان - که بیشتر از منطقه خجند (لنین آباد) بودند - و احزاب دموکراتیک و اسلامی (که بیشتر بدخشانی بودند) در گرفت که در آن، هم جنگ افزارهای بازمانده از دوران اتحاد جماهیر شوروی و هم جنگ افزارهای رسیده از افغانستان به کار رفت. این جنگ به جنوب تاجیکستان نیز کشیده شد ولی دوباره به پایتخت بازگشت. از تابستان ۱۹۹۲ دو گروه در تاجیکستان سربرآورده بودند:^{۲۶} یکی کمیونیستهای پیشین که روابط خود را با نیروهای کوراب تقویت کرده بودند، در گورگان تپه هم هوادارانی داشتند و از پشتیبانی از بکستان نیز برخوردار بودند. این ائتلاف به گونه‌ای مورد حمایت روس تبارها نیز قرار داشت؛ بخش دوم که خواستار دگرگونی بنیادی در ساختار سنتی قدرت در این جمهوریها بودند و بیشتر از مناطق کوهستانی بدخشان، گرم و تاجیک آباد برخاسته بودند؛ هر چند برخی از اهالی دیگر نقاط نیز در میان آنها بودند. ناآرامیها از تابستان ۱۹۹۲ رو به گسترش نهاد و برکناری رحمان نبی‌اف از ریاست جمهوری نیز به آن پایان بخشید.^{۲۷} برکناری رییس جمهوری سبب شد که نیروهای سلطنت خواه که از سوی ازبکستان و روسیه نیز پشتیبانی می‌شدند بتوانند مخالفان دموکرات و اسلام‌گرای خود را کنار بزنند و بدین سان صدها تن از مخالفان از راه آمو دریا به افغانستان رفتند.^{۲۸}

درگیری داخلی در تاجیکستان نگرانی و هراس کشورهای همسایه را در پی داشت، از جمله ازبکستان سخت نگران کشیده شدن دگرگونیهای تاجیکستان به خاک خود بود. از سوی دیگر، روسیه نیز نگران ایجاد افغانستان دوم در تاجیکستان بود. حمله مخالفان دولت تاجیکستان به پست مرزی افغانستان - پاکستان و کشته شدن سربازان روسی این نگرانیها را شدت بخشید. در تابستان ۱۹۹۳ درگیریها بالا گرفته بود. روسیه کوشید

○ هنگامی که دولتهای آسیای مرکزی و قفقاز در ۱۹۹۱ به استقلال رسیدند از یک سو وارث سنتهای حکومتی اقتدارگرا و از سوی دیگر سنت گورباچفی در زمینه آزادی مذهبی و اجتماعی بودند که جایی برای مطرح شدن اسلام داشت. دوران گورباچف همچنین زمینه‌ای برای آزادی مذهبی فراهم می‌آورد که به توجه و بازگشت مردمان منطقه به باورهای اسلامی و ایجاد نهادهای اسلامی - اجتماعی می‌انجامید. با وجود این، پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی دولتهای آنها چندان به سیاستهای لیبرال پایبند نماندند و حتا لیبرال‌ترین حکومت یعنی قرقیزستان نیز فعالیت گروههای اسلام‌گرا را بر نتابید.

فعالیت رسمی از خود نشان نمی‌دادند.^{۲۳} در ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ حکومتهای منطقه بویژه در ازبکستان و ترکمنستان به رویارویی جدی با گروههای اسلام‌گرا و بیرون کردن اعضای این گروهها از نهادهای حکومتی پرداختند. این سرکوب و کنار زدن در ازبکستان شدیدتر بود و در قرقیزستان نیز همین وضع دیده شد. هر چند در آغاز گمان می‌رفت که فعالیت گروههای اسلام‌گرا کاهش یافته است، ولی این فعالیتها نه تنها کاهش نیافته بود بلکه بیشتر هم شده بود.^{۲۴} بنابراین در سراسر دهه ۱۹۹۰ چنین بنظر می‌رسید که فعالیتهای اسلامی چندان پررنگ نیست، جز در دو مورد: (۱) جنگ داخلی تاجیکستان (۲) بریایی جنبش اسلامی در ازبکستان.

جنگ داخلی تاجیکستان:

هنگامی که کارشناسان از تهدید اسلامی سخن

پا گرفتن جنبش اسلامی از پاکستان:

نمونه دوم رویش جنبش‌های اسلامی در دهه ۱۹۹۰، پاگرفتن گروهی بود که جنبش اسلامی از پاکستان (IMU) نام گرفت و مهمترین سازمان در پس رویدادهای قرقیزستان و از پاکستان در ۱۹۹۹ بود.^{۳۲} این گروه که نخست با نام «عدالت» شناخته می‌شد، به هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در شهر نمانگان در دره فرغانه اعلام موجودیت کرد و پس از چند ماه فعالیت، در نوامبر ۱۹۹۱ تظاهراتی برگزار کرد و بی‌درنگ ساختمانهای دولتی را به محاصره در آورد و خود نیروی پلیسی سازمان داد تا عدالت را در سطح شهر مستقر سازد. جنبش عدالت، خود را همچون واکنشی در برابر فساد اخلاقی و اجتماعی مطرح کرد (نام عدالت نیز به همین دلیل روی جنبش گذاشته شده بود). این جنبش توانست پشتیبانی برخی از مناطق روستایی را به دست آورد. به هر رو پس از دوره‌ای از خویشتن‌داری و سکوت، دولت از پاکستان

○ اسلام را نباید تنها دین رایج در آسیای مرکزی و قفقاز دانست. پیش از تاخت و تاز عربها در سده هفتم میلادی، این منطقه مرکز اصلی دین زرتشتی بود که جهان را میدان کشمکش خیر و شر می‌دانست؛ باوری که در دیگر ادیان مانند یهود، اسلام و مسیحیت نیز دیده می‌شود. آسیای مرکزی همچنین یکی از مراکز مهم دین بودایی بود؛ آیینی که با قانونمند کردن خود توانست به چین، ژاپن و کره نیز گسترش یابد. به هر رو، اسلام در آسیای مرکزی دارای ویژگیهایی است که آنرا از اسلام در جوامع عربی متمایز کرده است.

از کمکهای ازبکستان در برابر مخالفان اسلام‌گرای دولت دوشنبه بهره‌گیرد بویژه که ژنرال الکساندر شیشیلیانو کف وزیر دفاع تازه تاجیکستان دانش آموخته آکادمی نظامی تاشکند و مورد حمایت ازبکستان بود.^{۲۹} ازبکستان در برابر اسلام‌گرایان در تاجیکستان و افغانستان مواضعی تند در پیش گرفته بود، زیرا سخت‌نگران کشیده شدن بنیادگرایی به درون مرزهای خود بود. فعال شدن «یوگنی پریماکوف» از ماههای پایانی ۱۹۹۳ بیانگر توجه بیشتر روسیه به تاجیکستان و فعالیت اسلام‌گرایان در منطقه بود. او رفت و آمدهای خود به دوشنبه و تهران را افزایش داد. گفت‌وگوهای صلح تاجیکستان با پشتیبانی روسیه، میان دولت و مخالفان اسلام‌گرای آن با فراز و نشیبهای بسیار همراه شد.^{۳۰}

جنگ داخلی تاجیکستان صدمات انسانی و اقتصادی گسترده‌ای برای آن کشور به همراه داشت و تجربه تلخی از مبارزات سیاسی و نظامی در این منطقه به بار آورد. رویدادهای بهار ۱۹۹۲ به باختر زمین و روسیه نشان داد که اسلام‌گرایی هر چه بیشتر به تندروی می‌گراید، بویژه که مخالفان، از سوی برخی کشورها که خواهان استقرار حکومت اسلامی در منطقه بودند پشتیبانی می‌شدند. از همه مهمتر اینکه رسانه‌ها جنگ داخلی تاجیکستان را نمونه‌ای از جنگهای آینده در منطقه می‌شمردند که با آن اسلام‌گرایان می‌توانند دولت‌ها را به مبارزه بطلبند. هر چند جنگ داخلی تاجیکستان نشان دهنده همدستی اسلام‌گرایان و دموکراتها بود، اما نکته مهم، سربر آوردن «حزب رستاخیز اسلامی» و مبارزه آن با حزب کمونیست بود. اسلام‌گرایان بویژه از دید ایدئولوژیک در این جنگ بسیار فعال بودند و آشکارا از نمادهای اسلامی مانند پرچم سبز و آیاتی از قرآن کریم و سرودهایی از انقلاب اسلامی ایران بهره‌گیری می‌کردند. به هر رو، مهم آن بود که مخالفان اسلامی فعال در این جنگ، نیروهایی برآمده از اسلام‌گرایی نو یا در منطقه بودند و هدفشان نیز استقرار حکومت اسلامی بود.^{۳۱}

آن ساختمانهای مهم دولتی بود و ۱۶ کشته و ۱۰۰ زخمی بر جای نهاد. یکی از انفجارها در کنار ساختمان هیأت وزیران رخ داد. زمامداران ازبکستان این حمله‌ها را به تندروهای اسلامی نسبت دادند. روز بعد کریم‌اف اعلام کرد که می‌داند چه کسی مسؤول این حملات است و شمار زیادی نیز دستگیر شدند. دولت ازبکستان برای دستگیری متهمان حتّا در بیرون از کشور نیز دست به اقداماتی زد. گزارشهای مرکز جاسوسی ازبکستان نشان می‌داد که «طاهر یولداشف» رهبر جنبش عدالت در ناماگان و رهبر جنبش اسلامی ازبکستان (IMU) و همچنین «محمد صالح» رهبر حزب مخالفان ازبکستان (ERK) که اجازه یافته بود در ۱۹۹۹ در انتخابات ریاست جمهوری بعنوان رقیب کریم‌اف شرکت کند، مسؤول این بمب‌گذارها بوده‌اند.^{۳۷} «حزب التحریر» گروه دیگری بود که از سوی دولت ازبکستان مسؤول بمب‌گذارها شناخته شد. تنها پس از این رویدادها بود که رهبران حزب التحریر دیدگاه خود را در مورد چگونگی رسیدن به هدف (ایجاد خلافت) تغییر دادند و اعلام کردند که تنها راه مخالفت با حکومت کریم‌اف کاربرد خشونت است. این سرکوب گسترده، زمینه را برای عملیات

این گروه و همچنین دیگر گروههای فعال در جنبشهای سیاسی را سرکوب کرد. ۳۳ دولت ازبکستان در ۱۹۹۲ مخالفان اسلامی خود را شناسایی و آنها را به تاجیکستان و افغانستان تبعید کرد. همچنین کسانی که از گروههای اسلامی بودند یا مانند آنها لباس می‌پوشیدند بازداشت و شکنجه شدند یا مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. برخی از اعضای گروههای اسلامی نیز ناپدید شدند. برای نمونه، یکی از مشهورترین امامان آسیای مرکزی به نام «عبدالولی میرزایف» که بارها دستگیر شده بود همراه تئی چند از دوستانش در ۱۹۹۵ ناپدید شد. او که عازم شرکت در کنفرانس مسکو بود، ربوده شد و بسیاری بر این باورند که یا کشته شده یا در بازداشتگاه پلیس ازبکستان به سر می‌برد.^{۳۴} دولت به سرعت اعضای گروههای رسمی و شبه رسمی اسلامی را شناسایی و همگی را بی‌توجه به باورهای سیاسی‌شان (معتدل یا تندرو) در جناح مخالف خود جای داد. در ۱۹۹۷ این بازداشتها گسترده‌تر شد و هزاران تن از اعضای گروههای غیراسلامی نیز زندانی شدند. از سوی دیگر، فعالیت گروههای اسلامی در تبعید نیز ادامه یافت و بر اثر این فعالیتهای فشارها مبارزات گروههای اسلامی بیشتر رنگ دشمنانه به خود گرفت و این گروهها سرنگون کردن حکومتهای پساکمونیستی را هدف خود قرار دادند.^{۳۵}

پس از این رویدادها، حکومت اسلام کریم‌اف در ازبکستان مورد پشتیبانی گسترده شهروندان قرار گرفت. رهبران ازبکستان بر این باور بودند که بی‌اقتدار گرای، ازبکستان دچار هرج و مرج و جنگ داخلی خواهد شد و همین دیدگاه را درباره دیگر جمهوریهای منطقه نیز داشتند. از همین رو کریم‌اف به اقداماتی برای نشان دادن اقتدار دولت دست زد، از جمله ساختن بناهای بزرگ، خیابانهایی به نام رییس جمهوری و... برخی از کارشناسان باختر زمین از این کارها بعنوان نماد استقرار ثبات در منطقه و محدود کردن نفوذ روسیه پشتیبانی کردند؛^{۳۶} ولی این نمادهای قدرت و نشانه‌های شکست‌ناپذیری، با حملات فوریه ۱۹۹۹ در تاشکند فرو ریخت. کمابیش در عرض يك ساعت ونیم شش بمب در این شهر منفجر شد که هدف

○ در واقع بنیادگرایی اسلامی برای پر کردن خلأ میان اسلام سنتی و مدرنیسم سربرآورد. هنوز بر سر چگونگی اجرای آموزه‌های اسلامی میان سکولارها و مسلمانان سنتی در آسیای مرکزی و قفقاز اختلاف نظرهایی وجود دارد. پلورالیسم مذهبی ممکن است در آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان و تا اندازه‌ای در تاجیکستان وجود داشته باشد، اما در ترکمنستان چندان اثری از آن به چشم نمی‌خورد.

○ رادیکالیسم و بنیادگرایی اسلامی بعنوان نیروی سومی در برابر اسلام سنتی و نیروهای سکولار جامعه سربرآورده است و هر چند خطری جدی برای جوامع آسیای مرکزی و قفقاز به شمار می رود اما در هیچ جانی نمی تواند به يك جنبش فراگیر تبدیل شود.

نظامی در قرقیزستان و ازبکستان در ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ فراهم کرد. پس از این رویدادها، گروههای اسلام گرا هر چه بیشتر به هم نزدیک شدند، بویژه در دره فرغانه در ازبکستان.

این دو رویداد در دهه ۱۹۹۰ در آسیای مرکزی، نشان دهنده گسترش حرکتهای اسلامی و از آن مهمتر رادیکالیزه شدن آنها بود. بدین سان کشورهای منطقه هر چه بیشتر متوجه خطر این جریانها شدند و بر لزوم همکاری برای جلوگیری از تهدیدها تأکید کردند.

جریانهای اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز و سربرآوردن بنیادگرایی اسلامی:

نیرومندی است. از دیدگاه مسلمانان این منطقه، اسلام دارای قوانین عملی و سیستماتیک برای اداره کردن جهان و بعد تحلیلی بسیار نیرومند است که می تواند در برابر پدیدههای کلاسیک و مدرن از خود واکنش نشان دهد. با این ویژگی، آسیای مرکزی توانسته است نقش مهمی در قانونمند کردن اسلام بازی کند. به گفته «البخاری» قرآن کریم همچون يك متن استاندارد باقی خواهد ماند. این گونه از اسلام، نسبت به فرمولیزه کردن، بی تفاوت و حتا با آن مخالف است. اسلام در آسیای مرکزی که بر گسترش جنبش صوفی گری استوار است بیشتر به ریشه دین توجه دارد و از این رو در برابر اسلامی که بیشتر به مناسک می پردازد واکنش نشان می دهد. با وجود این تفاوتها، هر دو جریان اسلامی بر این باورند که اسلام با قدرت سیاسی پیوند دارد. هیچ تفاوتی میان اسلام گرایان در آسیای مرکزی و دیگر مناطق در این مورد که نخستین وظیفه حکومت، پشتیبانی از مذهب است، وجود ندارد.

جریان سکولار:

فرهنگ پر بار آسیای مرکزی و قفقاز اسلام را به روز کرده و با شرایط تازه هماهنگ ساخته است. در هیچ جای دیگر نمی توان شاهد چنین آموزه سکولاری بود. در حقیقت، آسیای مرکزی سکولارترین بخش جهان اسلام به شمار می رود.^{۳۰} در دوران اتحاد جماهیر شوروی، در آسیای

رادیکالیسم اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز را نمی توان از محیط گسترده تر مذهبی یا فرهنگ غالب سیاسی در این منطقه جدا کرد. از این رو هر گونه تلاش برای مبارزه با رادیکالیسم اسلامی یا محدود کردن آن، باید در فضای گسترده ای که این گروهها در آن، اقلیت شناخته می شوند انجام شود. در آسیای مرکزی و قفقاز می توان دو جریان اصلی اسلامی را پی گرفت که در پیوند با یکدیگرند:

(۱) جریان اصلی بزرگ مسلمانان

(۲) گروه کوچکتر اما با اهمیت سکولارها.^{۳۸}

در حقیقت این دو جریان داشتن پیوند با یکدیگر را عامل تقویت کننده می دانند نه عامل ضعف.

جریان اصلی:

اسلام را نباید تنها دین رایج در آسیای مرکزی و قفقاز دانست. پیش از تاخت و تاز عربها در سده هفتم میلادی، این منطقه مرکز اصلی دین زرتشتی بود که جهان را میدان کشمکش خیر و شر می دانست؛ باوری که در دیگر ادیان مانند یهود، اسلام و مسیحیت نیز دیده می شود. آسیای مرکزی همچنین یکی از مراکز مهم دین بودایی بود؛ آیینی که با قانونمند کردن خود توانست به چین، ژاپن و کره نیز گسترش یابد. به هر رو، اسلام در آسیای مرکزی دارای ویژگیهایی است که آنرا از اسلام در جوامع عربی متمایز کرده است.^{۳۹} اسلام در این منطقه دارای عمل گرایی بسیار

رفتن یا بازگشتن برای آنها وجود نداشت. در این شرایط بود که رادیکالیسم اسلامی پا گرفت. در واقع بنیادگرایی اسلامی برای پر کردن خلأ میان اسلام سنتی و مدرنیسم سربر آورد. ۴۲ هنوز بر سر چگونگی اجرای آموزه‌های اسلامی میان سکولارها و مسلمانان سنتی در آسیای مرکزی و قفقاز اختلاف نظرهایی وجود دارد. پلورالیسم مذهبی ممکن است در آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان و تاندازه‌ای در تاجیکستان وجود داشته باشد، اما در ترکمنستان چندان اثری از آن به چشم نمی‌خورد. بر سر هم باید گفت که رادیکالیسم و بنیادگرایی اسلامی بعنوان نیروی سومی در برابر اسلام سنتی و نیروهای سکولار جامعه سربر آورده است و هر چند خطری جدی برای جوامع آسیای مرکزی و قفقاز به‌شمار می‌رود اما در هیچ جا نمی‌تواند به یک جنبش فراگیر تبدیل شود.

تمرکز جغرافیایی اسلام‌گرایان در

آسیای مرکزی و قفقاز:

در آسیای مرکزی و قفقاز مناطقی هست که از مراکز اصلی فعالیت اسلام‌گرایان شمرده می‌شود. در آسیای مرکزی، کانون فعالیت اسلام‌گرایان رادیکال دره فرغانه است که دارای تراکم جمعیت و اصلی‌ترین گروه نژادی در آن، ازبک است. این منطقه که میان سه کشور ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان قرار دارد و از دیرباز کانون فعالیت جریانهای اسلام‌گرا بوده است و بنیادگرایان اسلامی برای نخستین بار در آنجا استقرار یافتند.

در کنار دره فرغانه، دیگر مناطق اصلی فعالیت رادیکالهای اسلامی، تاجیکستان و جنوب قرقیزستان است. گسترش جنبشهای اسلامی رادیکال در تاجیکستان در دهه ۱۹۸۰ بیشتر برآیند افزایش ارتباطات میان افغانستان و تاجیکستان در دوران اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی بود و چون رادیکالیسم اسلامی مهمترین عنصر مبارزه بر ضد شوروی بود، دامنه این پدیده به تاجیکستان نیز

○ جنبش سلفی گری برای نخستین بار در واپسین سالهای دهه ۸۰ در داغستان سربر آورد و داغستان رفته رفته در دهه ۹۰ به کانون سلفی گری تبدیل شد. پس از شکست روسیه در چچن در ۱۹۹۶، گروههای رادیکال اسلامی جای پای استوارتر یافتند و رفته رفته بر رخدادهای سیاسی در چچن اثر گذاشتند. پس از جنگ دوم چچن، رادیکالیسم اسلامی در داغستان گسترش بیشتری پیدا کرد.

مرکزی و قفقاز بر رکود و دگماتیست بودن اسلام تأکید می‌شد. در آن دوران بسیاری از نهادهای اسلامی از میان رفت و مسلمانان تنها به انجام مراسم مذهبی بسنده کردند و همچنین ادبیات و آموزه‌های سکولار غربی به سراسر جامعه تحمیل شد. گفتنی است که بیشتر یا همه روشنفکران در آسیای مرکزی نیز از این الگو پشتیبانی می‌کردند. از سوی دیگر، بخشی از جمعیت آسیای مرکزی چنان به فرهنگ شوروی جذب شده بودند که آموزه‌های اسلامی را فراموش کرده بودند. ۴۱ هر چند مسلمانان آسیای مرکزی در دوران اتحاد جماهیر شوروی به گونه غیرمستقیم با آموزه‌های سکولار آشنا شدند، اما مهم این است که فرسایش و زوال آموزه‌های اسلامی در آن دوران یک خلأ فرهنگی و روان‌شناختی در منطقه پدید آورد. نخست بخشهای سکولار جامعه این خلأ را با فرهنگ سکولار غربی پر کردند، ولی دیگر افراد جامعه در همان زمان برای شکل دادن به هویت خود به میراث اسلامی رو آوردند. دولتها نیز همزمان از این دو جریان پشتیبانی کردند. با وجود این، برای شماری از سکولارها و همچنین اسلام‌گرایان سنتی شرایط موجود چندان رضایت‌بخش نبود زیرا امکان پیش

حرکتهای رادیکال اسلامی دیده شده است. در گرجستان، دره پانکیسی در کنار مرزهای چین کانون فعالیت اسلام گرایان رادیکال است که پس از جنگ دوم چین در ۱۹۹۱ بار دیگر سربر آورده‌اند.^{۴۵}

ریشه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز:

نخستین گروه از اسلام گرایان نوپا در دهه ۱۹۷۰ وارد آسیای مرکزی شدند. در آن هنگام بسیاری از روحانیان از مذهب حنفی دور شدند و بیشتر به آموزشهای سلفی- وهابی رو کردند که رهاورد نخستین گروههای اسلام گرا (اخوان المسلمین) و گروهی از دانشجویان مسلمان بود که از کشورهایی چون اردن، عراق و افغانستان به این مناطق آمده بودند. این دانشجویان «گروه تاشکند» را پی ریزی کردند تا در دانشگاههای آسیای مرکزی و قفقاز گروههای زیرزمینی تشکیل دهند. این گروهها در سایه فعالیت

○ نخستین گروه از اسلام گرایان نوپا در دهه ۱۹۷۰ وارد آسیای مرکزی شدند. در آن هنگام بسیاری از روحانیان از مذهب حنفی دور شدند و بیشتر به آموزشهای سلفی- وهابی رو کردند که رهاورد نخستین گروههای اسلام گرا (اخوان المسلمین) و گروهی از دانشجویان مسلمان بود که از کشورهایی چون اردن، عراق و افغانستان به این مناطق آمده بودند. این دانشجویان «گروه تاشکند» را پی ریزی کردند تا در دانشگاههای آسیای مرکزی و قفقاز گروههای زیرزمینی تشکیل دهند. این گروهها در سایه فعالیت طالبان در افغانستان جسورتر شدند.

کشیده شد.^{۴۳} در جنوب قرقیزستان، در همسایگی ازبکستان و تاجیکستان نیز جریانی مانند رادیکالیسم اسلامی دیده شده است، ولی در شمال قرقیزستان، قزاقستان و ترکمنستان اسلام گرایی رادیکال چندان پویا نیست.

در قفقاز، داغستان را می توان مهمترین میدان حضور بنیادگرایان اسلامی دانست چون داغستان نخستین منطقه‌ای است که به اسلام پیوسته و شهر دربند اصلی ترین جبهه مبارزه با دولت خزر در شمال دریای مازندران به شمار می رفته است.^{۴۴} ولی چین و اینگوش تا سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی به اسلام نپیوستند و سنتهای پیش از اسلام و بت پرستی در این منطقه باقی مانده بود، در حالی که در داغستان اسلام به تندی به يك امر مقدس اجتماعی تبدیل شد.

جنبش سلفی گری برای نخستین بار در واپسین سالهای دهه ۸۰ در داغستان سربر آورد و داغستان رفتارته در دهه ۹۰ به کانون سلفی گری تبدیل شد. پس از شکست روسیه در چین در ۱۹۹۶، گروههای رادیکال اسلامی جای پای استوارتر یافتند و رفته رفته بر رخدادهای سیاسی در چین اثر گذاشتند. پس از جنگ دوم چین، رادیکالیسم اسلامی در داغستان گسترش بیشتری پیدا کرد. از سوی دیگر در همان هنگام دشواریهای سیاسی و اجتماعی چشمگیری در این منطقه پدید آمد و بر اثر شکست دولت روسیه در حل و فصل مسائل، این گروهها توانستند از میان ناراضیان در منطقه عضوگیری کنند.^{۴۴} در جنوب قفقاز، در سه منطقه در آذربایجان و يك منطقه در گرجستان، اسلام گرایان رادیکال اثر گذار بوده‌اند. البته مناطق جنوبی آذربایجان در لنکران از دیرباز محل حضور و فعالیت گروههای شیعی بوده و جنبشهای شیعی در این منطقه دیده شده است؛ هر چند میزان و درجه رادیکالیسم اسلامی در این منطقه کمابیش ناچیز بوده است. در منطقه سنی نشین شمال آذربایجان در کنار مرزهای داغستان نیز رادیکالیسم اسلامی بر شالوده حرکتهای موجود در داغستان به چشم می خورد که تا اندازه‌ای نیز از گروههای اسلامی ترکی اثر پذیرفته است. در پایتخت (باکو) و پیرامون آن نیز

خاوری، جنبش اسلامی آسیای مرکزی و گروه اسلامی جهاد تقسیم شد.

در شمال قفقاز، گروههای اسلامی ساختار چندان روشن و شناخته شده ندارند و خود را بیشتر در پوشش گروههای جنگی چچنی نشان داده‌اند. نکته بسیار مهم این است که نظامی‌گری در چچن، در سایه حضور گروهها و نیروهای داوطلب عرب گسترش یافته است. در این زمینه بویژه می‌توان از نقش «امیر خطاب»، نظامی بازنشسته سعودی در جنگهای افغانستان، تاجیکستان و بوسنی یاد کرد که فرماندهی جنگ در چچن را داشت و می‌کوشید جنگ در چچن را از يك جنگ ناسیونالیستی، به جنگی با ایدئولوژی مذهبی تبدیل کند. گروههایی که در سالهای ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ در جنگ کوزوو حضور داشتند نیز چنین هدفی را دنبال می‌کردند که بر اثر مخالفت افکار همگانی ناکام ماندند.^{۴۷} به سخن دیگر، چچنی‌ها نخست به علت نداشتن پشتیبانی خارجی منزوی و با چند فرمانده بومی اداره شدند تا اینکه سرانجام به دامان جهادگرایان خارجی افتادند. از سوی دیگر، رهبران سکولار در منطقه در زمینه مدرن‌سازی در حاشیه قرار گرفتند. در شمال قفقاز گروههای رادیکال اسلامی در ابعاد کوچک پا گرفتند و فعالیتهای آنها بیشتر سیاسی و نظامی و پنهانی بود.

بر سر هم باید گفت که هرچند روشهای این گروهها متفاوت است، اما بیشتر و شاید همه آنها هدفی مشترک دارند و آن براندازی حکومتهای سکولار در منطقه و برپا کردن حکومت اسلامی و بویژه خلافت اسلامی است. در این میان حزب التحریر تنها گروه دارای انسجام ایدئولوژیک است. اسامه بن لادن، ملا محمد عمر و طاهر یولداشف رهبر حزب التحریر همگی يك شبکه ایدئولوژیک و فکری داشته‌اند و فعالیتهای خود را بر پایه آن توجیه کرده‌اند. ولی دیگر گروههای رادیکال اسلامی بیشتر به آموزه‌های حزب التحریر پایبندند که برجسته‌ترین جنبش رادیکال مردم‌گرا در منطقه است.

طالبان در افغانستان جسورتر شدند.^{۴۶} بیشتر گروههای رادیکال اسلامی از دره فرغانه که میان سه کشور ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان قرار گرفته است وارد این منطقه شدند. نخست چهار گروه رادیکال اسلامی به نامهای عدالت، باراکا، توبه و لشکر لاری اسلامی در دوران اتحاد جماهیر شوروی پا گرفتند، اما فعالیت چشمگیر خود را در دوران گورباچف آغاز کردند. رفته‌رفته دیگر گروههای اسلامی مانند حزب التحریر، گروه اکرمیه، حزب النصرت، جماعت تبلیغ و مهمتر از همه جنبش اسلامی ازبکستان در منطقه پویا شدند. با حضور طالبان در افغانستان، جنبش اسلامی ازبکستان به شاخه‌های کوچکتری مانند جنبش اسلامی ترکستان

○ در شمال قفقاز، گروههای اسلامی ساختار چندان روشن و شناخته شده ندارند و خود را بیشتر در پوشش گروههای جنگی چچنی نشان داده‌اند. نکته بسیار مهم این است که نظامی‌گری در چچن، در سایه حضور گروهها و نیروهای داوطلب عرب گسترش یافته است. در این زمینه بویژه می‌توان از نقش «امیر خطاب»، نظامی بازنشسته سعودی در جنگهای افغانستان، تاجیکستان و بوسنی یاد کرد که فرماندهی جنگ در چچن را داشت و می‌کوشید جنگ در چچن را از يك جنگ ناسیونالیستی، به جنگی با ایدئولوژی مذهبی تبدیل کند. گروههایی که در سالهای ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ در جنگ کوزوو حضور داشتند نیز چنین هدفی را دنبال می‌کردند که بر اثر مخالفت افکار همگانی ناکام ماندند.

دیدگاه‌های گوناگون درباره علل گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه:

درباره علل گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه، دیدگاه‌های گوناگون وجود دارد. این دیدگاه‌ها بیشتر بر مشکلات اقتصادی و سیاسی و همچنین جایگاه طبقاتی گروه‌های بنیادگرا تأکید دارد.

عوامل اقتصادی - اجتماعی:

در باختر زمین، گروه‌های رادیکال اسلامی را بیشتر برخاسته از مناطق فقیرنشین در دوران پس از اتحاد جماهیر شوروی می‌دانند. این حقیقت که شمال قفقاز از فقیرترین مناطق روسیه است و مناطق فقیرنشین ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان نیز در دره فرغانه قرار گرفته است، گواهی بر درستی این دیدگاه شمرده شده است. همچنین این واقعیت را نباید نادیده گذاشت که دولت‌های منطقه نیز در از میان بردن فقر بویژه در مناطقی که اسلام‌گرایان رادیکال در آن فعالیت خود را گسترش داده‌اند، ناکام بوده‌اند.^{۴۸} اما فقر به تنهایی نمی‌تواند علت گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه باشد. برای نمونه، اندیجان بر اثر وجود کارخانه‌های دوو و همچنین برگزاری مسابقات بین‌المللی تنیس، در سنجش با مناطق دیگر وضع اقتصادی بهتری دارد. از سوی دیگر، شهر ازبک‌نشین خجند در تاجیکستان نسبت به دیگر شهرهای ازبک‌نشین فقرای بیشتری دارد ولی تاکنون جنبش‌های رادیکال در آن دیده نشده است.

جایگاه طبقاتی گروه‌های رادیکال اسلامی:

دیدگاه دوم بر آن است که اعضای گروه‌های رادیکال اسلامی، بیشتر از لایه‌های میانی یا بالاتر جامعه و بیشتر دانش‌آموخته رشته‌های فنی هستند. این وضع را می‌توان در میان گروه‌های اخوان‌المسلمین در مصر و همچنین رهبران سعودی القاعده نیز دید. بارها ادعا شده است که رهبران گروه‌های رادیکال اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز نیز از میان طبقات دانش‌آموخته برخاسته‌اند.^{۴۹}

مشکل این دیدگاه این است که با بررسی وضع شمار اندکی از رهبران گروه‌های رادیکال به این نتیجه می‌رسد که نبود سیستم آموزشی مناسب برای گسترش رشته‌های علوم انسانی در منطقه، مایه نارضایتی گسترده شده است، در حالی که به نظر می‌رسد امروزه سیستم آموزشی منطقه تا اندازه زیادی از جنبه نظام فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی بیرون آمده و رشته‌های علوم انسانی نیز در آن گسترش یافته است.

نبود مشارکت سیاسی:

فرضیه گرای دیگر، بویژه در میان کشورهای باختری، این است که سرکوب‌گری و حکومت‌های اقتدارگرا از دلایل اصلی گسترش رادیکالیسم اسلامی است. این فرضیه بر آن است که اگر راه‌های مشارکت سیاسی بسته باشد، جوانان و کسانی که خواهان شرکت در فعالیتهای سیاسی هستند سرخورده می‌شوند و پیوستن به گروه‌های رادیکال اسلامی را تنها راه برای فعالیتهای سیاسی خواهند یافت.^{۵۰} اما به نظر می‌رسد که چه در آسیای مرکزی و چه در جاهای دیگر رشد رادیکالیسم اسلامی همزمان با سرکوب سیاسی نبوده است. در واقع وجود اسلام‌گرایان رادیکال در دره فرغانه در ازبکستان سبب شده است که دولت کریم‌اف سیاست‌های سرکوبگرانه در پیش گیرد، نه اینکه این گونه سیاست‌ها مایه گسترش اسلام‌گرایی رادیکال شده باشد. بیرون از آسیای مرکزی و قفقاز نیز وضع کمابیش به همین گونه است. گروه‌های رادیکال در کشورهای دارای نظام سیاسی بسته مانند مصر و سوریه چندان موفق نبوده‌اند و فعالیتهایشان بیشتر در پاکستان گسترش یافته است که دولت از دید سیاسی کمتر سرکوبگر بوده است.

قاچاق مواد مخدر و اسلام‌گرایی رادیکال:

فرضیه دیگر بر پیوند میان قاچاق مواد مخدر و جریان سازمان یافته با گروه‌های رادیکال اسلامی استوار است. به نظر می‌رسد که میان این دو پیوندی چشمگیر وجود داشته باشد، بویژه از هنگامی که جنبش اسلامی ازبکستان بعنوان یک گروه فعال در

برقرار کند. برای نمونه، در ۱۹۹۳ تحلیلگران در زمینه امنیت ملی آمریکا دورنمایی از منطقه در سال ۲۰۰۰ ترسیم کردند که نشان دهنده مناطقی پهناور به رنگ سبز در برابر یک نقطه قرمز رنگ یعنی تهران بعنوان خاستگاه خطر برای منطقه بود.^{۵۲} کارشناسان، عوامل برتری ایران در منطقه را نزدیکی جغرافیایی، زبان مشترک و میراث اسلامی می‌دانند. از آنجا که غرب نقش برجسته‌ای در برداشت نادرست کشورهای منطقه از مواضع ایران داشته است، باید دید دیدگاه غربی نسبت به ایران تا چه اندازه دقیق است. برای پاسخ دادن به این پرسش باید موقع ایران در برابر کشورهای منطقه را بررسی کرد، باید دید ایران چه هدفهایی دارد، و چه منافع و اولویتهایی سیاست خارجی ایران را هدایت می‌کند؟

از هنگام استقلال کشورها در آسیای مرکزی و قفقاز، ایران در پی به دو هدف بوده است. نخست و مهمتر از همه، تقویت همبستگیهای مذهبی و فرهنگی در منطقه و کمک به این کشورها برای بازیابی میراث اسلامی خود. در ۱۹۹۲ وزیر امور خارجه وقت ایران این هدف را چنین بیان کرد: «ایران در میراث اسلامی با کشورهای همسایه خود شریک می‌باشد. عاملی که برای استقلال بسیار مهم بوده و می‌تواند خلأ فرهنگی و اقتصادی موجود را پر کند. بنابراین ایران از تمام کشورهایی که به این منظور فعالیت می‌کنند استقبال می‌کند».^{۵۳} ایران پس از استقلال این کشورها، مبلغانی به این منطقه فرستاد و کتابهای مذهبی نیز در اختیارشان گذاشت. همچنین، کمکهای مستقیم و غیرمستقیم برای بازگشایی مدارس مذهبی و مساجد به این کشورها کرد. با این همه، حضور و فعالیت ایران در منطقه در سنجش با کشورهای مانند پاکستان و عربستان چندان برجسته نبوده است. این کشورها شمار زیادی قرآن به منطقه فرستاده‌اند و منابع مالی کلان برای بازسازی مسجدها و اماکن مذهبی در آنجا اختصاص داده‌اند. عربستان همچنین روحانیان بلندپایه منطقه را برای زیارت مکه و مدینه دعوت و هزینه این سفرها را پرداخت کرده

زمینه قاچاق مواد مخدر سربر آورده است. این جریان در آسیای مرکزی، نمونه‌ای از یک جریان بزرگتر در سطح جهان است. می‌توان گفت که تقسیم گروههای مسلح غیر دولتی به «ایدئولوژیک» و «مجرمانه» امروزه دیگر چندان معنایی نداشته باشد. آمیزش و همجوشی جرم و تروریسم به گونه‌ای روشنتر در جنبشهای اسلامی ازبکستان و به شکلهای ویژه در قفقاز دیده شده است.^{۵۱}

بر سر هم، باید گفت که هر یک از این فرضیه‌ها به بخشی از علل گسترش بنیادگرایی اسلامی و تروریسم در منطقه پرداخته است و از همین رو شاید بتوان آمیزه‌ای از این عوامل را مایه شکل‌گیری این پدیده دانست.

انقلاب اسلامی ایران و بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی:

پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، زمامداران آمریکا همواره به این کشورها در مورد گرفتار شدن در دیدگاههای ضد غربی ج.ا. ایران هشدار داده‌اند. به ادعای آنان، ایران می‌کوشد حکومتی همچون جمهوری اسلامی در این مناطق

○ در باختر زمین، گروههای رادیکال اسلامی را بیشتر بر خاسته از مناطق فقیرنشین در دوران پس از اتحاد جماهیر شوروی می‌دانند. این حقیقت که شمال قفقاز از فقیرترین مناطق روسیه است و مناطق فقیرنشین ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان نیز در دره فرغانه قرار گرفته است، گواهی بر درستی این دیدگاه شمرده شده است. اما فقر به تنهایی نمی‌تواند علت گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه باشد.

○ به نظر می‌رسد که چه در آسیای مرکزی و چه در جاهای دیگر رشد رادیکالیسم اسلامی همزمان با سرکوب سیاسی نبوده است. در واقع وجود اسلام‌گرایان رادیکال در دره فرغانه در ازبکستان سبب شده است که دولت کریم‌اف سیاستهای سرکوبگرانه در پیش گیرد، نه اینکه این گونه سیاستها مایه گسترش اسلام‌گرایی رادیکال شده باشد. بیرون از آسیای مرکزی و قفقاز نیز وضع کمابیش به همین گونه است. گروههای رادیکال در کشورهای دارای نظام سیاسی بسته مانند مصر و سوریه چندان موفق نبوده‌اند و فعالیت‌هایشان بیشتر در پاکستان گسترش یافته است که دولت از دید سیاسی کمتر سرکوبگر بوده است.

خلیج فارس باشد. ایران که دارای زیرساختهای ارتباطی لازم مانند بزرگراه، راه‌آهن و لنگرگاه است، می‌تواند راههای کوتاه و مستقیم در اختیار کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز قرار دهد تا به خلیج فارس و اقیانوس هند دسترسی یابد و بدین‌سان محدودیت جغرافیایی و همچنین وابستگی خود را به روسیه کاهش دهند. مهمترین مسئله در این منطقه، چگونگی انتقال نفت و گاز است. ایران با ترکمنستان و قزاقستان و آذربایجان به منظور انتقال نفت و گاز این کشورها از شمال ایران گفت‌وگو کرده است.^{۵۷} این گفت‌وگوها نشان می‌دهد که ایران گذشته از افزایش نفوذ ایدئولوژیک در منطقه، گسترش روابط دوجانبه در زمینه‌های اقتصادی را نیز مهم ارزیابی می‌کند. با توجه به اینکه در سیاست خارجی ایران، عنصر پان‌اسلامی برجسته است و حتا قانون اساسی ایران به روشنی بر

است؛ مصر با پرداخت بیش از ۵۰ میلیون دلار برای بازسازی مراکز مذهبی و نیز پاکستان با ارائه تسهیلات برای حضور دانشجویان منطقه در مدارس مذهبی، گامهای بلندی برداشته‌اند.^{۵۴} رهبران سکولار نیز گرایش بیشتری به دریافت کمک از کشورهای سنی مخالف ایران دارند.

حقیقت این است که با وجود اشتراکات فرهنگی - اسلامی، ایران اهرم فشار چندانی در منطقه ندارد. رسمی شدن تشیع بعنوان مذهب برتر در ایران در سده ۱۶ میلادی، شکافی فرهنگی میان ایران و کشورهای منطقه پدید آورد و در آسیای مرکزی و قفقاز که بیشتر مذهب سنی و صوفی‌گری حاکم بود، تلاش ایران برای نفوذ با ایستادگی روبه‌رو شد. امروزه نیز رهبران مذهبی، زمامداران و همچنین مخالفان، بیشتر آموزشهای خود را در کشورهای عرب و سنی مذهب دیده‌اند. بدین‌سان، ایران چندان تمایلی به پشتیبانی از گروههای نظامی اسلام‌گرا در منطقه ندارد، زیرا به تفاوت‌های ژرف ایدئولوژیک خود با این جمهوریه‌ها و همچنین رهبران سکولار آنها به خوبی آگاه است.^{۵۵}

عامل دیگری که اشتیاق و علاقه ایران برای نفوذ در منطقه را محدود می‌کند این است که هرگونه تلاش در این زمینه، به تیرگی روابط آن کشور با روسیه که با تهران روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی گسترده دارد، می‌انجامد.^{۵۶} روسیه نمی‌خواهد که ایران از میانه‌روی در منطقه دست بردارد. روسیه با کشورهای منطقه روابط دوجانبه و چندجانبه در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و امنیتی دارد. وجود اقلیتهای روسی در هر یک از این کشورها برای روسیه دارای اهمیت است، بویژه در قزاقستان که شمار اسلاوها بسیار چشمگیر است. حتا در تاجیکستان که شمار روسها به ۵ درصد جمعیت نمی‌رسد، نفوذ روسیه بسیار چشمگیر است.

هدف دیگر سیاست خارجی ایران در منطقه گسترش روابط دوجانبه با هر یک از کشورها در زمینه ترانزیت و خطوط انتقال نفت و گاز است. از دیدگاه زمامداران ایران، کشورمان می‌تواند پل ارتباطی میان مناطق بسته آسیای مرکزی و قفقاز و بازارهای

3. Sergei Gretskey. "Civil War in Tajikestan and International Repercussions"? No 6. 1995, pp. 19-20.
4. Samuel Huntington, "Clash of Civilization and the Remaking of World Order". New York: Simon and Sabuster, p. 45.
5. Martin E. Marty and R. Scott, (ed), "Fundamentalism Observed", Chigago University of Chigago Press, 1991, p. 3.
6. Lionel Caplan in Caplan (ed), "Studies in Religious Fundamentalism", State University of NewYork Press, 1987, pp. 18-19.
7. Oliver Roy, "Islam and Resistance in Afghanistan", Cambridge University Press, 1986, p. 3.
8. R. Scott & Appleby and Martin E. Marty, "Fundamentalism", *Foreign Policy*, January/ February 2002. p. 10.
9. Magnus Ranstorp, "Terrorism in the Name of Religion", *Journal of International Affairs*, Vol 50, Nov 1, Summer 1996, p. 44.
10. Bruce Haffman, "Holy Terror: The Implications of Terrorism Materialized by a Religious Imperative", Santa Monica: Rand 1993, p. 2.
11. Mehrdad Haghayeghi, "Islam and Politics in Central Asia", (New York: St. Martins Press, 1994), pp. 15-18.
12. Shirin Akiner, "Political and Economic Trend in Central Asia", (London: British Academia 1994), p. 146.
13. *Ibid*, p. 176.
14. Oliver Roy, "Islam in Central Tajikestan": Open Society in Central Eurasia" *Occasional Paper Series*, Nov 1, July 1996. p. 17.
15. Ludmila Polonskaya and Alexie Malashenko "Islam in Central Asia", (Reading, Itheca Press 1994) p. 244.
16. Micheal Rywkin, "Moscow's Muslim Challenge", (London, M. E. Shorpe, 1990), p. 150.
17. Haghayeghi, *Op. Cit*, pp. 48-49.
18. Anoushirvan Ehteshami, "From to Central Asia",

ضرورت پشتیبانی از ملتهای زیر ستم در هر گوشه از جهان تأکید دارد، برخی کسان کشمکشها در تاجیکستان را فرصتی برای ایران پنداشتند تا از راه آن، ایدئولوژی اسلامی خود را در منطقه پیاده کند. ناظران غربی و همچنین زمامداران روسی در دوران جنگ داخلی تاجیکستان ایران را متهم کردند که می‌خواهد با پشتیبانی از اسلام‌گرایان رادیکال، حکومتی بنیادگرا برپا کند. این دیدگاهی بسیار ساده‌انگارانه بود زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی تاجیکستان به هنگام استقلال یافتن به گونه‌ای بود که به جنگ داخلی انجامید و این را نمی‌توان به تلاش ایران برای برپا کردن انقلابی همچون انقلاب اسلامی در آنجا نسبت داد.^{۵۸} ایران برپایه اشتراکات زبانی و فرهنگی با تاجیکستان، در پی گسترش روابط خود با این کشور است. درست است که سیاستهای ایران در منطقه تا اندازه‌ای از دیدگاههای ایدئولوژیک مایه می‌گیرد، اما از سوی دیگر این نکته برای ایران اهمیت دارد که در انزوای بین‌المللی قرار نگیرد و از همین رو همواره برای از میان بردن این احتمال می‌کوشد. بدین سان، ایران نمی‌تواند سیاست خارجی خود را تنها بر یک کشور متمرکز کند تا بنیادگرایی را در منطقه گسترش دهد.

بهره سخن:

با توجه به سیاستهای ایران در آسیای مرکزی و قفقاز پس از ۱۹۹۰، باید گفت که این کشور خواهان آن نیست که خطری برای منطقه شمرده شود و از همین رو سیاستی معتدل در پیش گرفته است. بر سر هم و با توجه به اولویتهای سیاست خارجی ایران در این منطقه باید گفت که تهران نمی‌تواند از گسترش بنیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی پشتیبانی کند.

یادداشتها

1. "Islamist Mobilisation and Regional Security". *ICA, Asia report*. No 14, 1999, p. 102.
۲. الهه کولایی. «زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۷ (بهار ۱۳۸۴)، ص ۲۰۲.

- Watch Report, Vol. 10. No. 4. My 1998.
36. "Islamic Mobilisation and Regional Security", ICG Asian Report, No 14, 1 March 2001, p. 5.
37. *Ibid*, p. 6.
38. Syno Baran, S. Fredrick Starr, E. Cirneel, "Islamic Radicalism in Central Asia and Caspian", **Silk Road Studies Program**, 2006, p. 10.
39. *Ibid*, p. 11.
۴۰. عبدالقیوم شکاری، پیشین، ص ۳۸.
41. "Islam as a Political Force in Central Asia", **International Research and Exchange**, 1999, p. 14.
42. Syno Baran,... *Op. Cit.* p. 13.
43. *Ibid*, p. 15.
43. *Ibid*, p. 16.
44. Svante E. Cornell and S. Fredrick Starr, "The Caucasus: a Challenge for Europe, Washington & U.S.", **Silk Road Paper**, 2006, p. 21.
45. Syno Baran,... *Op. Cit.* p. 17.
46. *Ibid*, p. 18.
47. James Brando, "The Caliphate: One Nation under Allah", **ChristismScienceMonitor** (19 May 2006), p. 51.
48. *Ibid*, p. 43.
49. Mak Arenk, "Crime, Terror and Central Asian Drug Trade", 25 July 2004. p. 14.
50. Syno Baran,... *Op. Cit.* p. 45.
51. *Ibid*, p. 40.
52. Enteshami, *Op. Cit.* Note 10, p. 115.
53. "Financial Time", 23 Jun. 1992.
54. Bruce Panier, "Turkey and Iran in the Former Soviet Central Asia and Azerbaijan: The Battle for Influence that Never Happened", **Perspective of Central Asia**, Vol 11, No 13, April 1998, p. 31.
55. **Tehran Times**, "US FBI, Central Asia Security Organs Joint Against Terrorism", 8 April 2000.
56. "Financial Time", 11 May 2000.
57. Dilip Hiro, "Between Marx and Mohammad", (London: Harper Collins, 1995), pp. 324- 325.
58. David Menarshi, (ed), "Central Asia Meet the Middle East". (London, Frant Coss, 1998), pp. 201-204.
- Exter: Short Run Press, 1994, p. 10.
19. Polonkaya, *Op. Cit.* pp. 115-116.
20. Dale. F Eikelman, "Russia, s Muslim Frontiers (India University Press, 1993), p. 67.
21. Micheal Mandelbaum, "Central Asia and the World", (New York: Council of Foreign Relation Press, 1994), p. 117.
22. Haghayeghi, *Op. Cit.* p. 135.
23. "Islam and Fundamentalism in Independent Central Asia", **Muslim Eurasia**, London: Frank Cass, 1995), pp. 23-24.
24. Abdumannob Polat, "Can Uzbekistan Build Democracy and Civil Society"? H. M. Holf. Ruffin and International, 1999, p. 141.
25. G. Hocheh Tazmini, "The Islamic Revival in Central Asia: A Potent Force or Misconception"? **Central Asia Survey** (2001) pp. 63-83.
26. Sergi Gretesky, *Op. Cit.* pp. 7-11.
۲۷. الهه کولایی، «زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۷ (بهار ۱۳۸۴)، ص ۲۱۲.
28. Karim Khodjibeav "Russip Troop and Conflict in Tajikestan", **Perspective on Central Asia**, Vol. 11, No 8. 1997, pp. 67-76.
29. Sergie Gretesky, *Op. Cit.* p. 110
۳۰. الهه کولایی، «سیاست و حکومت در آسیای مرکزی»، تهران: سمت، ۱۳۷۶، صص ۹۶-۱۰۴.
31. Mohammad Reza Jalili, "Tajikestan: Trial of Independence", (Survey: Curzon Press, 1998), p. 188.
32. See: **ICG Briefing**, "Recent Violence in Central Asia: Caucasus and Consequences", 18 October 2000.
33. Nancy Lubin Bornett Rubin, "Calming the Ferghane Volley: Development and Dialogue in the Heart of Central Asia" New York: The Century Foundation Press, 1991, pp. 48-49.
34. "1999 Country Reports on Human Rights Practices: Uzbekistan. Bureau of Democracy and Human Rights. (<http://w.w.w.unsis.uz./w.w.w.rights.htm>.)
35. Crackdown in the Ferghana Valley: "Arbitrary Arrest and Religious Discrimination". "Human Rights